

## شعر

### کوهسار و مهتاب

این سپید کوهسار،  
آن سیاه مهتاب،  
نرسد به گوش جز زاری و شیون عقابی  
همه‌ی دره‌های وحشت به کمین من نشسته  
نه مقدمم زرنگی، نه میسرم شتابی  
به امید، به سکوت نعره کردم  
نه بیامدم طنینی که گمان برم جوابی!

ژاله کوچولوی نازنین، جلوی پاهاتو ببین  
نکنه یهو غلفتی سر بخوری بیفتی!  
پرستوی شتابون، غم زده و هراسون،  
تو هوا یه چرخکی زد، حرفی یواشکی زد:  
کفشای ژاله خوب نیس، تقصیر ژاله هم نیس!  
زاغچه‌ی پهلوی سفید از روی باغا می‌پرید  
ژاله کوچولو خونه رسید  
پرستو هم پرواز کنون دنبال دوستاش پر  
کشید  
پاهای ژاله خیس بود  
از لباساش آب می‌چکید!

فروغ ب، ۱۱ ساله، ایران، سال ۷۶،

\* \* \*

سوسن بهار، پائیز ۹۵

### زاغچه‌ی پهلوی سفید

زاغچه پهلوی سفید از روی شاخه که پرید  
از زیر پاهاش یهو بی آبشاری رنگی رنگی  
ریخت  
برگای زرد و قهوه‌ای  
نارنجی و سرخ و نیلی  
بارون ریز پائیزی، تو ناودونا روون شد  
ژاله‌ی کوچولوی نازنین  
از ترس سرمای غروب  
سوی خونه دوون شد  
زاغچه‌ی پهلوی سفید جلوی ژاله می‌پرید  
قار قارکی بهش می‌گفت:

\* \* \*

### سیاه

معلم گفت: بنویس «سیاه»  
و پسرک نوشت.  
معلم گفت: هر چی می‌دانی بنویس.  
معلم گفت: املا‌ی آن را نمی‌دانی؟  
و معلم عصبانی بود.  
«سیاه» آسان بود.  
و پسرک نگاهش را به سطل قرمز رنگ  
کلاس دوخته بود.

معلم سر او داد کشید.  
 و پسرک نگاهش را به دهان قرمز رنگ  
 معلم دوخت  
 و باز جوابی نداد.  
 معلم به تخته کوبید  
 و پسرک نگاه خود را به سمت انگشتان  
 مشت شده‌ی معلم چرخاند  
 و سکوت کرد.  
 معلم بار دیگر فریاد زد:  
 بنویس، گفتم هر چه می‌دانی بنویس!  
 و پسرک شروع به نوشتن کرد:  
 کلاغ‌ها سیاه‌اند،  
 پیراهن مادرم همیشه سیاه است،  
 جلد دفترچه‌ی خاطراتم سیاه رنگ است،  
 کیف پدرم سیاه بود،  
 قاب عکس پدرم یک نوار سیاه دارد.  
 مادرم همیشه می‌گوید:  
 پدرت وقتی که مُرد، هنوز موهایش سیاه بود.  
 چشم‌های من سیاه است  
 و شب سیاه‌تر،  
 یکی از ناخن‌های مادر بزرگ سیاه است.  
 بعد اندکی ایستاد،

رو به تخته‌ی سیاه و پشت به کلاس  
 و سکوت آن قدر سیاه بود

که پسرک

دوباره گچ را به دست گرفت و نوشت:

تخته‌ی مدرسه هم سیاه است

و خودنویس من سیاه می‌نویسد.

گچ را کنار تخته سیاه گذاشت

و برگشت.

معلم هنوز سرگرم خواندن کلمات بود.

و پسرک نگاه خود را به بند کفش‌های سیاه

رنگ خود دوخته بود.

معلم گفت: بنشین.

پسرک به سمت نیمکت خود رفت

و آرام نشست.

معلم کلمات درس جدید را روی تخته سیاه

می‌نوشت

و تمام شاگردان با مداد سیاه

در دفترچه‌های مشق‌شان رونویسی می‌کردند.

اما پسرک

مداد قرمزی برداشت

و از آن روز مشق‌هایش را با مداد قرمز

نوشت.

معلم دیگر هیچ گاه او را به نوشتن

کلمه‌ی سیاه مجبور نکرد

و هرگز از نوشتنش با

مداد قرمز

ایراد نگرفت.

و پسرک می‌دانست که

قلب معلم هرگز سیاه نیست.

حنا، ایران

\*\*\*

## پگاه و داروگ

سلام بر تو ماه روی تپلی خوش گوی

برای من گل هستی، توی قلبم نشستی

با هنر خوش ذوق، ابرو کمان پر نبوغ

پگاه است دوست تو

چون خم ابروی تو

ناز دار، راز دار، گل عذار،

به بزم من پا گذار

منتظرم آن روز شعر نویسم،

شب و روز بوسه زخم بر همه

آغوش تو مرحمه

آخرین برگ هم از  
شاخه افتاد.

امید پگاه

\*\*\*

نقاش کوچک سبز نمی‌شود

شاخه‌های خشکیده

با رنگ و روغن

در فصل بی‌دلی‌ها

دیربست که جاده‌های سبز را مسدود

کرده‌اند

دست‌های بی‌شعر و شور

\*\*\*

### قصه‌ی شادی و آرزو

رو سرش یه تاج

شمشیرش یه عاج

زیر درخت کاج

یه کم هاج و واج

با لبای باز

تو دستش یه ساز

یه پسرک، مهربون و ناز

زیر لبی می‌گفت:

چه کنم علاج؟

من بهش گفتم: چیه؟ کوچولو؟

داری تو یه راز؟

سری تکون داد: قصه‌ای دراز

نگاهش کردم:

بگو با من باز شاید بکنم چاره‌ای ساز!

با غصه گفتش: نه نمی‌تونم، نداره علاج!

نگاه کرد به کاج

دستی زد به عاج،

بین اینا رو، این عاج فیله

این تاج زرینه

لعیا، ایران

\*\*\*

### اشعاری از سوسن بهار

#### نقاش کوچک

هر روز قدم می‌زنم جاده‌های هراس را

بی وقفه

تا پشت میله‌های آرامشی

حتی سپید نمی‌کند روی خوابم را

پشت نگاه پنجره

داشتن اینا خیلی شیرینه  
 اما می‌دونی؟  
 جای دوستی رو هیچ نمی‌گیره؟  
 با خودم گفتم: طفلک پسره خیلی غمگینه!  
 بعد بهش گفتم:  
 نگیر بهونه، دوست گبرت می‌آد  
 چه کسی دیده قلب مهربون تنها بمونه؟  
 یه هو فریاد زد  
 فیله دوستمه، عاجشو داده  
 آقا خروسه تاجشو داده  
 قورباغه هه سازشو داده  
 پروانه گفته رنگاشو می‌ده  
 شاپره گفته پراشو می‌ده  
 ستاره گفته نورشو می‌ده  
 اما این غصه پایون نداره  
 غصه، بچه هان  
 سال که نو می‌شه،  
 من دلم می‌خواد آسمون وا شه  
 واسه هر بچه پائین بباره صد تا ستاره  
 بچه ها برن ستاره‌هاشونو  
 مثل خود راز قایمش کنن توی هر خونه  
 من بهش گفتم: خب که چی بشه؟  
 مگه ستاره چاره کاره؟  
 غصه‌ت همینه؟  
 لب و رچین گفتش: نه که همینه  
 اما ستاره واسه یه بچه فایده داره  
 مثل یه تیله  
 یا که گردنبد روی یه سینه  
 آخه می‌دونی؟  
 ازش پرسیدم: می‌ترسی چی شه؟  
 با غصه گفتش: چی که چی بشه؟  
 اگه بچه ها ازم دلخور شن  
 بودنم این جا فایده نداره

ازش پرسیدم: بگو بینم دوست غمگینم  
 می‌شه من تو رو هر روز ببینم؟  
 سری تکون داد: نه که نمی‌شه  
 من باید برم، راهمو باید ادامه بدم.  
 من آرزوی کودکانه‌ام  
 دوست بچه هام، دردم همینه  
 آرزوهاشونو واسم می‌نویسن  
 یا تو دل می‌گن  
 اما آرزو وقتی که تنهاس، چیزی نداره!  
 گیسوی موج  
 شونه‌ای از عاج  
 لب از خنده باز  
 یه دخترک دانا و زیبا  
 پائین اومد از یه دونه افرا  
 خندید، گفت به من:  
 زل نزن دیگه  
 منم، من دیگه  
 همون شادی کودکانه‌ام  
 به آرزو من کمک می‌کنم  
 تا دل هیچکی غمگین نمونه  
 اگه هم شده حتی یه لحظه  
 روی هر لبی بشکفه یهو یه گل خنده  
 یکی گفته بود  
 فقیری بده از دزدی بدتر  
 طفلکی پری تقصیر نداره  
 من بهش گفتم: اینو می‌دونم  
 همون شبی که پری و مهتاب سیبو دزدیدن؟  
 از من پرسیدن  
 تو اسمت چیه؟  
 قصه‌ام دیگه!  
 دوتایی گفتن، همون قصه که  
 هزار هزار بار به سر رسیده؟  
 آقا کلاغه‌ام خیلی وقت پیشا به خونه‌اش

رسیده؟  
 با خنده گفتم: همه می‌دونن  
 آقا کلاغه بازم از خونه‌اش بیرون پریده  
 بعد از هر قصه یکی دیگه باز از راه رسیده  
 گرم گفت و گو شدیم ما سه تا  
 ناگهان دیدیم از تو یه خونه  
 یا بهتره بگم یه آشپزخانه  
 اومدن بیرون پنج شیش تا بچه  
 یکی شون می‌گفت:  
 اگه بتونم، بعد کفاشی می‌رم مدرسه  
 اون یکی گفتش: نه، اما من نه  
 من که همیشه سر این کارم  
 سومی گفتش: بچه‌ها بیاین  
 آروز کنیم بریم مدرسه

کوکش که می‌کنم، می‌ره ویژ ویژ، عالیه  
 صندلی داره، ولی مسافر نداره  
 مسافراش رفتن پائین، خالیه!  
 اتوبوس من همه جا می‌ره  
 پیش خاله خرسه  
 پیش عمو شیره  
 این طرف می‌ره، اون طرف می‌ره  
 بین الان اونجاست  
 زیره دستگیره  
 بس که تند می‌ره  
 می‌ره گم می‌شه  
 شاید زیر تخته، یا  
 پشت آقا فیله.

\*\*\*

چهارمی پرید  
 خوب بسه، حالا یه کمی سُر سُر بازی؟  
 پنجمی خندید  
 ششمی آه آه کشید و گفت:  
 من دلم می‌خواد راز ما چند تا بشه یه قصه  
 بچه‌ها رفتن  
 آرزو ساکت  
 من بهش گفتم: دیدی عزیزم  
 بودن ماها فایده داره؟  
 شادی رفته بود  
 قهقهه می‌زد  
 غرق بازی بود

توی دیوار یه موشه، که بازیگوشه  
 روی دیوار یه مورچه است، که دونه به دونه  
 تو آسمون یه ابره، که شکل ببره  
 رو زمین یه قطاره  
 انگاری ماره  
 اونیه که با دمش رو شاخه آویزونه  
 آقا میمونه  
 اونیه که با نوکش به درخت می‌کوبه  
 آقا دارکوبه  
 اون سنگ نیست، لاک پشته  
 اون بوته خار نیست، خار پشته.

\*\*\*

\*\*\*

## دو شعر و ترانه از امیر برغشی

### اتوبوس

اتوبوس من شوfer نداره، کوکبه